

بقلم : بانو رزی ملک

بمناسبت یادبود صدمین سال میلاد گابریئل
دانونیزیو شاعر مشهور ایتالیائی

گابریئل دانونیزیو



گابریئل دانونیزیو **Gabriele D'Annunzio** که امسال در محافل ادبی عالم صدمین سال تولدش را جشن میگیرند در سال ۱۸۶۳ در شهر پسکارا چشم بدنیا گشود دوران کودکی را در کانون گرم خانواده بخوشی گذرانید و در یازده سالگی بکالج چیکونینودی پراتو **Cicognino di Prato** وارد شد هفت سال در آنجا به تحصیل اشتغال داشت و در گزارش ۳۰ آوریل ۱۸۸۰ این کالج نوشته

شده که بسیار دقیق، ساعی و مغرور است و برای نیل بمراتب عالی اراده بسیار قوی دارد در برخی مسائل آنطور که باید و شاید نهایت توجه را نمی‌ماید لکن استعداد او در نویسندگی و علاقه وافر که بشعر دارد او را از دیگر شاگردان متمایز می‌سازد.

دانونیزیو شاعر و نویسنده و سیاستمدار بود در سال ۱۸۷۹ اولین اثر خود را منتشر ساخت و استقبال گرم منتقدین درهای شهر رم را بروی او باز کرد و باعث شد که زادگاه خود را باعلاقه خاصی که بدانجا داشت برای رفتن به پایتخت ترك نماید ولی در این شهر نیز بطور دائم اقامت نگرفته و اغلب به ونیز و فلورانس سفر میکرد پس از ده سال از اجتماعات رم دست کشید و در سال ۱۹۰۰ در شهری نزدیک فلورانس رحل اقامت افکند و در آنجا بود که بجمع آوری اشیاء عتیقه پرداخت و قسمتی از آثار معروف خود را منتشر ساخت تا سال ۱۹۱۰ که عازم پاریس شد بآن شهر وفادار ماند.

در این هنگام وی بعلت و لخرچی و گشادبازی مقروض بود فشار طلبکاران نیز بحدی رسید که شاعر دچار پریشانی و ناراحتی شدید روحی گردید لکن پاریس که زندان وی نامیده شده بگرمی از او استقبال نمود و زندانی بس شاهانه شد در پاریس به افتخاراتی بیش از آنچه در ایتالیا نصیبش شده بود نائل آمد و آثار دیگری چون تراژدی روستائی از او بظهور رسید شبی که ایتالیا وارد اولین جنگ جهانی شد به کشور خویش بازگشت و در آسمان و زمین و دریا جنگید تا بدانجا که چشم راست خود را از دست داد و بلافاصله پس از جنگ با يك عده ۲۸۷ نفری شهر فیوم Fiume را اشغال کرد و شانزده ماه در آنجا حکومت نمود.

بالاخره پس از چند سال زندگی پرغوغا و آشوب Gardon گاردن را برای

اقامت انتخاب کرد گوئی میدانست که باید سر نوشت او در این شهر پایان یابد و چنین نیز اتفاق افتاد در این شهر هر روز بیشتر از اجتماع کناری گیری میکرد و چنانکه بدوست خود در نامه‌ئی نوشته: در این گوشه آرام تنها هستم و میخواهم تنها تر از این باشم .

این قسمت از زندگی دانونیزیو **Dannunzio** هنوز برای تاریخ نویسان زیاد روشن نگردیده است نزدیکان او در این گوشه انزوا یک روز نامه نگار، یک نویسنده، یک مهندس و یک موزیسین بوده اند و این موزیسین که **Malipietro** مالی پیترو نام داشت زمانی که دانونیزیو در پاریس بسر میبرد برای ساختن آهنگی برای نغمه های پاییزی وی بدان شهر رفت و پس از زحمات زیادی که در راه تنظیم آهنگ متحمل گردید معلوم شد که گابریئل بعلت دست تنگی اجازه ساختن آهنگ برای نغمه های پاییزی را بشخص دیگری فروخته و کار دوستش بی حاصل ماند **Malipietro** (مالی پیترو) که دز هشتاد سالگی هنوز با نشاط است راجع به دانونیزیو میگوید که بسیار خوش محضر و باهوش بود مقتدر مغرور و حاضر الذهن ولی چون چشمش بزنی میافتاد وضع و رنگ دیگری بخود میگرفت و بکلی شخصیت متفاوتی را در مقابل خود میدیدیم .

زندگی شاعر را طلبکار و جنس لطیف تشکیل میداد هر روز با زن جدیدی نرد عشق میباخت در پاریس با نقاش امریکائی رومن بروک **Roman Brook** آشنائی نزدیک داشت و زمانی دلباخته کنتس ژوزفین مانچینی **Giuseppine Mancini** بود کنتس ژوزفین نیز جانشین مارگیز الکساندرا رودینی **Alexandsa Rudini** گردیده بود و مارگیز الکساندرا که سخت دلباخته دانونیزیو بود وقتی فهمید که زنی توجه شاعر را بسوی خود جلب کرده و در زندگی

او وارد شده از همه چیز چشم پوشید و در زمره خواهران تارك دنیا در آمد و پس از مدتی ارتقاء مقام یافت *Mère Supérieur* مادر روحانی و ثروت خود را نیز به کلیسای کارملیت بخشید.

لکن بزرگترین عشق شاعر و معشوقی که هیچگاه نتوانست او را فراموش کرده و در کنج انزوای خود در گاردن نیز تنها بادیدار او خوشبختی را باز مییافت آرتیست شهر ایتالیا *Elenoraduse* بود که در ۲۱ آوریل ۱۹۲۴ با مرگ خود دانونیزیو را برای همیشه داغدار کرد.

شاعر در سالهای آخر عمر از مرگ دوزه بسیار رنج برد مرگ دوستان دیگری نیز چون دبوسی *Debussy* موزیسین فرانسوی که بریکی از نوشته های او آهنگی ساخته بود بی نهایت او را غمگین ساخت.

گابریئل دانونیزیو که همیشه نگران آینده بود از شهری بشهری میرفت و هر روز وضع جدیدی برای خود بوجود میآورد. در گاردن فقط با خاطرات گذشته خود مأنوس بود ولی نه چون افسری باز نشسته که فقط با خاطرات جنگهای خود زندگی کند وی با تمام گوشه گیری به جمیع کارهای هنری علاقه فراوان نشان میداد روشنائی بخش تنهائی او آهنگ های دلنشین آهنگسازان بزرگ بودند هر روز بیش از پیش بموسیقی علاقمند میگردد و هر گاه از تحریر خسته میشد بموسیقی پناه میبرد صفای خانه او از وجود موسیقی دانانی بود که به گاردن دعوت میشدند. به سگ و اسب علاقه فراوان داشت اسبهای او بر روی قالیهای گرانبهای ایرانی میخوابیدند و برای سگهای خود نیز قبرستانی ساخته بود - در گاردن بود که تمام آثار خویش را بچاپ رسانید و آخرین کتاب خود را بنام صد و صد و صد صفحه از کتاب ناگفته زندگی دانونیزیو که مرگ را در مقابل خود دیده بود برشته

تحریر در آورد این شاعر شیرین سخن و نویسنده شهیر قرن ما در ۱۹۳۹ در کاردن دیده از جهان فرو بست. بیگناه - داستانهای پکارا - فتح مرگ - ژکوند - کشتی - شهر مرده و آثار معروف دیگری از خود بیادگار گذاشت - داستان آتش تقریباً شرح عشق خود او را با الئورادوزه Elenoraduse بیان میکند دانونیزیو در اواخر عمر خسته از تمام اجتماعات و آنچه رنگ تصنع داشته دوری جسته و بکانون گرم خانواده میرود و باغوش مادر میشتابد و برای اینکه رنج سالهای دوری و غم زندگی را از چهره او بزاید با جملات زیبا و الفاظی دلنشین زندگی گذشته را برایش شرح داده و از کودکی خود سخن میگوید مادر را دعوت میکند تا خاطرات شیرین گذشته را تجدید نموده و در پرتو طبیعت دوریهارا فراموش نماید.

شاعر در این شعر مشهور خود که تسکین نام دارد خطاب ب مادر خود چنین میگوید دیگر زاری مکن چون پسر عزیزت خسته از تظاهرات زندگی بخانه و بسوی تو آمده بیا تا بگردش برویم و نشاط زمان گذشته را بخاطر آوریم بیا بگردش رویم باغ رها شده ما که بنظر متروک میآید بتو خواهم گفت بیشتر از خیابانهایش هنوز لطف و زیبائی خود را از دست نداده و پرده بروی خاطرات گذشته نکشیده است هنوز گلهایی در گلستان است که عطر دل انگیزشان مشام جان را معطر میسازد و هنوز علفهای خرم و خوشبو جلوه گری میکنند اگر تو خندان باشی طبیعت با تمام فسونکاری بروی ما لبخند خواهد زد بتو خواهم گفت که چه شور و شعفی در این لبخند نهفته است و چه شیرین و دلغریب خواهد شد زندگی در آینده روزگار ما همچون گذشته بشادابی و خوشی سپری خواهد شد نور عشق و صفا همه جا را فرا خواهد گرفت ما صاحب روح بی آلاشی چون گذشته خواهیم شد بیا تا بگردش رویم.